

شیراز

سالهای بیست

پیش از شهر یور بیست در شیراز دو روزنامه به طور مرتب منتشر می شد. یکی روزنامه گلستان به مدیریت سید محمد تقی گلستان و دیگری عصر آزادی

بود و به مدیریت و صاحب امتیازی زنده یاد سید محمد تقی گلستان (پدر ابراهیم گلستان، نویسنده، مترجم، و فیلمساز صاحب نام) منتشر می شد که از خانواده‌ای روحانی و از احرار بود^(۱) و در شیراز شخصیت شاخصی داشت. گلستان، مردی خوش قیافه، بلند بالا، چهار شانه، شیرین سخن و خوش برخورد بود و قلمی توانا و بیانی نافذ داشت و جز روزنامه نگاری، گاه گاهی کارهای جنبی دیگر هم انجام می داد. از جمله در دوران جوانی فعالیت‌های سیاسی و حزبی داشت و به نمایندگی مجلس مؤسسان اول و به عضویت هیأت رئیسه آن - به سمت منشی - انتخاب شد؛ مدتی هم شهردار شیراز بود و... مضاف به همه اینها، اعتقاد او به مبانی مذهبی بود، به گونه‌ای که تا اواخر عمر در شب عاشورای حسینی در صحن شاه چراغ - برادر امام هشتم، امام رضا - بالای منبر می رفت و برای هزاران نفر افراد معتقدی که مشتاق شنیدن صدای گرم و سخنان شیوای او بودند، موعظه می کرد و آخر سر هم به

رضا شاپوریان

پیش از شهر یور بیست، در شیراز دو روزنامه به طور مرتب منتشر می شد؛ هفته‌ای سه شماره، روزهای یک شنبه، سه شنبه و پنج شنبه. یکی از این دو، روزنامه «گلستان» بود که قدیمی ترین روزنامه شیراز



تصویر فوق تفر دوم از سمت راست (با عمامه سفید) مرحوم عصر آزادی، مؤسس روزنامه عصر آزادی شیراز است.

صحرائ کربلا گریزی می‌زد و دامن دامن از خلق خدا اشک می‌گرفت! (۲)

روزنامه دیگر «عصر آزادی» نام داشت که بنیانگذار و صاحب امتیازش پدر یکی از نمایندگان شیراز در مجلس شورای ملی بود و سردبیرش شادروان فضل‌الله شرقی، که از فرهنگیان خوش نام و محبوب بود، و مورد احترام قاطبه فرهنگیان، و ترکه انار او در دوران نظامتش در مدرسه حیات، با تن بیشتر برگزیدگان بعدی شیراز که افتخار شاگردیش را داشته بودند کاملاً آشنا بود! این اواخر مرحوم شرقی برای خودش استخوانی شده بود، و هر مقام تازه‌ای که از تهران می‌آمد - به استثنای استاندار و فرمانده لشکر - خود را موظف می‌دانست در اولین فرصت به دیدار او بشتابد! (۳) در حالی که سایر روزنامه نگاران تازه کار، برخلاف معمول او و گلستان، مترصد بودند برای خوشامدگویی مقام جدید به خدمت او برسند و خودی نشان دهند! دفتر روزنامه‌اش هم همیشه پر از جعبه‌های گز اصفهان، پشمک یزد، پسته کرمان، سوهان قم، و جعبه‌های (کار تونهای) سیگار وینستون بود و به هر یک از ملاقات کنندگان بر حسب شأن و مقام و مرتبه‌شان هدیه‌ای می‌داد و دست پُر روانه‌شان می‌کرد! پیرمرد طی یک عمر تجربه دریافته بود که آسان‌ترین راه صید دل خلق خدا، انباشتن شکم آنان است!

در روزهای مورد بحث، شغل اصلی شرقی، مدیریت مدرسه ملی ابن سینا بود، که در اول با کمک مالی اقلیت کلیمیان ثروتمند برای تحصیل فرزندان یهودیان به وجود آمده بود ولی دیری نگذشت که نیمه دولتی شد و غیر از یهودیان، مورد استقبال فرزندان دیگر مذاهب نیز قرار گرفت و در کوتاه‌ترین مدت به صورت یکی از مهمترین مدارس ابتدائی و به تدریج سیکل اول متوسطه در آمد. (۴) شرقی هم، همانند گلستان صاحب قلم بود، ولی در اداره کردن روزنامه «عصر آزادی» بیشتر از نویسندگان طراز اول آن روزگار شیراز، بویژه دکتر حمیدی، و بعدها فریدون توللی استفاده می‌کرد. غالب اوقات هم نویسندگان تهرانی، دوستان اهل قلم صاحب امتیاز روزنامه، از تهران مقالاتی برای او می‌فرستادند که هنوز یاد مقاله‌های انتقادی شادروان دکتر صورتگر، تحت عنوان: «محا کمه کلمات» که در رد طریق واژه سازی فرهنگستان تازه بنیاد شده بود، و سلسله مقالات نورالله لارودی، تحت عنوان: «نادر پسر شمشیر» و همچنین نوشته‌های عالمانه جلالی نائینی و مطیع الدوله حجازی در ذهنم باقی مانده است!

یکی از محاسن روزنامه گلستان این بود که خودش چاپخانه داشت و خودکفا بود و گاهی اوقات کارهای چاپی دیگر را هم قبول می‌کرد تا به گردش وضع مالی روزنامه کمک کند. ولی نویسندگان آن هم‌طراز نویسندگان روزنامه عصر آزادی نبودند، زیرا گلستان خود یک تنه همه کاره روزنامه بود و بیشتر مطالب را شخصاً تهیه می‌کرد. هر وقت هم مطلب کم می‌آورد از پاورقی‌هایی که بیشتر ترجمه شده و در اختیارش

بود، استفاده می‌کرد. ترجمه‌هایی که توسط خانم کشمیری زاده - معلم زبان انگلیسی مدارس دخترانه - و یا علی محمد ذوالقدر که جوان بسیار با ذوقی بود و به میل خود چشم از جهان فرو بست، تهیه شده بود.

دیری نپائید که شرقی هم به صرافت افتاد خود روزنامه مستقلی منتشر کند که هم صاحب امتیازش باشد و هم سردبیر و مدیر مسئول آن. در این کار یکی از رجال خوشنام و صاحب سفره شیرازی - لطفعلی معدل - که در ضمن نماینده پارلمان هم بود، به یاری او برخاست و شرقی صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه‌ای شد به نام «پارس» که به حق در کوتاه‌ترین مدت، از هر حیث با روزنامه‌های وزین تهران لاف همسری و رقابت می‌زد. جز اینکه بیشتر جراید کثیرالانتشار تهران یومیه بودند ولی روزنامه پارس، همانند روزنامه عصر آزادی سابق - که با انتشار پارس از دور خارج شده بود - در اول انتشار، هفته‌ای سه شماره

شرقی هم، همانند گلستان صاحب قلم بود، ولی در اداره کردن روزنامه «عصر آزادی» بیشتر از نویسندگان طراز اول آن روزگار شیراز، بویژه دکتر حمیدی، و بعدها فریدون توللی استفاده می‌کرد.

منتشر می‌شد و در این اواخر تنها روزهای دوشنبه و چهارشنبه به چاپ می‌رسید. مرحوم معدل هم که برای این نوع کارها سرش درد می‌کرد و خود سیاست باز و اهل سفره و قلم بود، در نهایت گشاده دستی چه از نظر مادی و چه قلمی، هوای آن را داشت و تا آخرین روزهای حیاتش از زیر این بار شانه خالی نکرد.

بزرگترین حُسن روزنامه‌های گلستان و پارس، عفت قلم و متانت آنها بود، زیرا قسمت اعظم مخارج آنها را بهای آگهی‌های دولتی، که بالسویه بین آنها تقسیم می‌شد، تأمین می‌کرد و در نتیجه نیازی به کلاشی و سرکیسه کردن این و آن نداشتند.

در جنب این دو روزنامه، روزنامه‌های دیگری هم بودند که گاه به گاه منتشر می‌شدند. از جمله روزنامه «استخر» که مدیرش شادروان محمد حسین استخر از عربی دانها و مؤرخین برجسته بود و روزنامه‌اش پر از مقالات تاریخی. استخر هم در اواسط سالهای بیست به نمایندگی مجلس انتخاب شد و به تهران رفت. دیگری روزنامه «بهار ایران» بود که شادروان مجاهد آن را منتشر می‌ساخت، که مدت زمانی بالنسبه طولانی، به طور مرتب هفته‌ای دو شماره چاپ می‌شد. همچنین روزنامه «جهان نما» که انتشار آن وضع مرتبی نداشت.

یکی از ویژگی‌های دوران بعد از شهریور بیست، بویژه در تهران، دو رویداد بسیار مهم بود که می‌شود گفت ظاهراً نشانه‌ای از دموکراسی و آزاد اندیشی نیم بند آن روزگار بود: یکی حزب سازی، و دیگری



● عده‌ای از افراد حزب دموکرات فارس (مجاهدین علیه (S.P.R.) نفر جلو، سید محمد تقی گلستان است که بعداً روزنامه‌ای به نام گلستان تأسیس کرد.

● حدود سال ۱۲۹۶ شمسی ● عکاس: میرزا فتح الله چهره‌نگار

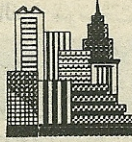
حمیدی را در ذهن تداعی می‌کرد! درونمایه اصلی فریدون در نوشتن این نوشتارها، که آنها را «صاحب التفصیل» نامیده بود، تسلط کم نظیر او بر شعر و نثر کلاسیک فارسی بود که این دریای ناپیدا کرانه را با نبوغ ذاتی و ذوق شخصی‌اش چنان در هم می‌آمیخت، که خواننده را بی‌اختیار به خود جلب می‌کرد و از مکرر خواندنش هیچ گاه سیر نمی‌شد! صاحب التفصیل‌های فریدون بیشتر جنبه سیاسی-اجتماعی-انتقادی داشت و آمیخته‌ای از شعر و نثر بود. و گاه جنبه شخصی هم پیدا می‌کرد، از جمله قطعه‌ای که به همین سیاق درباره مراسم ازدواج خودش نوشت! با وصف بر این که چه در همان ایام و چه بعد از آن، افراد فراوانی کوشش کردند پا جای پای او بگذارند و از او تقلید نمایند، ولی به هیچ وجه موفق نشدند و این سبک نویسندگی با نام منحصراً خود او بر صفحه تاریخ ادبیات زبان پارسی حک شد!

دیری نگذشت که شادروان عقیقی هم به فکر افتاد خود مستقلاً صاحب امتیاز روزنامه شود. بنابراین با یاری‌هایی که از طریق دوستان تهرانی به او شد، موفق گردید امتیاز روزنامه «سروش» را بگیرد و با کمک همان هیأت تحریریه جوانش که اکنون یکی دو عضو علی‌البدل هم بدانها اضافه شده بود توانست کار مطبوعاتی جدید و در نوع خود بدیعی را آغاز کند. سروش در هفته، دو شماره بیشتر منتشر نمی‌شد و در کوتاه مدت نایاب می‌شد و غالباً به دست خیل علاقه‌مندان مشتاق نمی‌رسید. تنها خانواده‌هایی مرتب روزنامه را دریافت می‌کردند که

امتیاز روزنامه گرفتن و قلم را وسیله‌ای برای ارتزاق قرار دادن و به مقامات بالاتر ارتقا یافتن. این دو بیماری که در مرکز مملکت به شدت شیوع پیدا کرده بود، دامنه‌اش به مراکز استانها نیز کشیده شد، و شیراز هم از سرایت آن برکنار نماند!

غالب این روزنامه‌های نوپا پشتوانه سیاسی و حزبی داشتند و از خط مشی معینی پیروی می‌کردند. از جمله این روزنامه‌ها یکی هم روزنامه «فروردین» بود که صاحب امتیازش فردی به نام جزایری بود و به سردبیری شادروان عبدالله عقیقی سابق الذکر، به طور غیر منظم منتشر می‌شد و نویسندگان آن در اواخر دوره انتشارش اکثراً جوانان تحصیل کرده تازه نفس و خوش قلم آن روزگار بودند. جعفر ابطحی، رسول پرویزی، و فریدون توللی، که در آن روزها در شیراز به سه تفنگدار اهل قلم شهرت یافته بودند! ابطحی سرمقاله‌ها را می‌نوشت، پرویزی بحثهای سیاسی و گاه به گاه مقالات اجتماعی-سیاسی را، که رایحه‌ای از طنز هم داشت قلم می‌زد. و فریدون توللی که نبوغ نظمی و نثری‌اش روز به روز در حال شکوفایی بیشتر بود، هم شعر می‌سرود، و هم داستانهای کوتاه اجتماعی و انتقادی می‌نوشت که بازتابی از عوامل و رویدادهای موجود در محیط زندگی آن روز بود. و چندی نگذشت که شروع به نوشتن طرز بدیعی از نوشتار انتقادی-فکاهی کرد، که در حد خود بی‌نظیر بود و در حقیقت-صرفنظر از رایحه طنز آلودش- نوعی مقامه نویسی بود که به تعبیری یاد گلستان شیخ اجل و مقامات

TH Commercial Realty



Brokerage, Leasing & Management

- * Apartment Complexes for Sale
- * 38000 Sq. Ft. of office Building for Sale or Lease
- * 120 Acres of Land inside Bltw 8 for Sale
- * Convenient Store & Gas station for Sale

Member of the Commercial
Investment Real Estate Institute (CCIM)

مشاور و متخصص

در خرید و فروش املاک تجاری و مسکونی

Ali Oskooi علی اسکویی

Cellular: 713 725-0565

Office: 713 780-0180

خدمات کامل ما نتیجه تجارب کافی نزد
شرکتهای سراسری در آمریکا می باشد.

Townhouse Realty



برای رضایت شما قسمت مسکونی شرکت، با بیش از
۱۰ نماینده ایرانی و آمریکائی آمادگی خود را برای
خرید و فروش خانه و یا Townhouse اعلام میدارد

* چندین Townhouse و خانه مسکونی در
منطقه Galleria ، S.W. Houston

Member Of Houston Association For Realtor (MLS)
2620 Fountain view Suite 260 Houston TX. 77057

Email : asepa@wt.net Fax: 713 780-0427

رضایت خاطر شما، رضایت خاطر ما می باشد

مشترک آن بودند و از قضای اتفاق ما هم یکی از آنان بودیم که همه روزنامه‌های شیراز، اعم از گلستان، عصر آزادی، بعداً پارس، جهان نما، بهار ایران، استخر، فروردین، سروش، اراده ملی را دریافت می کردیم. آن روزها نه خبری از تلویزیون بود و نه در هر خانه‌ای رادیو وجود داشت و تنها سرگرمی افراد خانواده، خواندن روزنامه‌های شهری و گاه گاهی هم روزنامه اطلاعات بود. بویژه که نائره جنگ هم روشن شده بود و همه در التهاب شنیدن خبرهای داغ جنگ و حملات صاعقه مانند هیتلر برای یک لقمه کردن اروپا و روسیه شوروی بودند! و گرچه روزنامه‌های گلستان و پارس و استخر قدیمی تر از روزنامه سروش بودند، ولی این طفل یکشبه، به یاری قلمهای توانای ابطی، پرویزی، و توللی ره صد ساله رفت و بر صدر روزنامه‌های شیراز نشست و دامنه شهرتش به تهران هم رسید. به زبان ساده تر می توان گفت سروش ارگان شعبه حزب توده در فارس بود، که همه جوانان تحصیل کرده را به سوی خود جلب کرده بود و بویژه بین فرهنگیان: دبیران و آموزگاران جوان و حتی در مدارس بین دانش آموزان پایگاه شایسته‌ای پیدا کرده بود و می رفت تا در ارکان جامعه سنتی و دست نخورده شیراز نفوذ نماید. ملک الشعراى بهار که خود قلمزنی چیره دست بود، درباره این روزنامه چنین اظهار نظر کرده است:

«... سروش را از اول تا آخر مرور می کنم و لذت می برم، راستی از لذت هم قدری گذشته، از هنرمندی و ذوق هیأت تحریریه، خاصه از لطایف و ادبیات آقای توللی که مرا به یاد جوانی خود می اندازد لذا بد وافر می برم. این جوان را ندیده ام، اما از ذوقیات او می توانم او را ندیده وصف کنم. در نظم و نثر ماهر است و امیدواری بسیار در آینده به او می توان داشت...» (۵)

شاید همین اظهار نظر صریح برای تأیید نبوغ ادبی توللی و بستن دهان مخالفین دیروز و امروز او کافی باشد زیرا مرحوم ملک درباره کمتر کسی با چنین صراحت به قضاوت نشسته است.

باهری هم، که از همان ایام جوانی ناطقی زبردست و اندیشمندی عمیق بود، با این روزنامه همکاری فکری داشت ولی نه آشکارا! و کمتر نامش در آن بازتاب پیدا می کرد. نویسندگان جوان دیگر هم که در آن مقاله می نوشتند، یکی مهندس عطا آگاه بود، که بیشتر افراد خانواده اش از زن و مرد پزشک بودند و یا به نحوی با این رشته حیاتی سر و کار داشتند، ولی خودش مهندس راه و ساختمان و آرشیست بود، و قلمی شیرین داشت، دیگر مصطفی قلی صاحب دیوانی بود که نوشته‌های خود را با نام مستعار مصطف می نوشت، و اصغر عقیفی که پسر ارشد عبدالله عقیفی بود و تازه دانشکده حقوق را به پایان رسانیده بود و دو سه تن دیگر. اگر کسی در حال حاضر دوره کامل روزنامه سروش را، که مجموعاً - شاید حدود سیصد شماره، یا کمی بیشتر - داشته باشد، به خوبی می تواند به کُنه رویدادهای سیاسی - اجتماعی شیراز آن روز پی برد. اگر این روزنامه طی همین حیات کوتاهش

برای خود دوستان موافقی پیدا کرده بود ولی با مخالفین سرسخت و آشتی ناپذیری هم مواجه بود که به طور مرتب در راه انتشار آن اخلال می‌کردند و سنگ می‌انداختند. سه نیروی بالقوه‌ای که چشم دیدن روزنامه سروش و گرداندگان متهور آن را نداشتند، اول: ایادی قوام الملک شیرازی - ابراهیم قوام - پدر شوهر والا حضرت اشرف پهلوی - علی قوام - و پدر همسر آقای علم بود. قوام که چندی به امر رضا شاه دور از شیراز زندگی می‌کرد و برای سرگرم بودن یکی دو دوره هم نمایندگی مجلس را به عهده‌اش گذاشته بودند، از منتقدین شیراز و نماینده طبقه فئودال و استثمارگر فارس بود و آن گونه که شایع بود انگلوفیل بود، چنان که ذکرش بیاید. دوّم: خوانین قشقایی بودند که پس از وقوع حوادث شهریور بیست بلافاصله همه از تهران یا خارج از کشور به میان ایل بازگشته بودند و برای خود از نو بساط خان خانی و سلطنت به راه انداخته بودند و مرکز قدرتشان هم فیروزآباد در بیست و چهار فرسنگی شیراز بود، و سوّم: سید ضیاءالدین طباطبائی بود که به تازگی از تبعید بازگشته و مقدمات وکیل شدن خود را با به راه انداختن حزب اراده ملی یا عنعنات ملی فراهم می‌کرد، که در شیراز هم بلافاصله شعبه‌اش تأسیس شد و خاوری نامی، که از خانواده‌های بالنسبه سرشناس و خوشنام شیراز بود، و روزنامه‌ای هم به همین نام منتشر می‌کرد - اراده ملی - متصدی آن بود. سروش بی‌محابا و یک تنه با این سه قدرت می‌جنگید و قلم توللی و نظم و نثر دلپذیر و گزنده او هر هفته این عاملان فساد را به مبارزه می‌طلبد و بویژه به نمود مالی آنان در قطعات بی نظیر و بلازیرب صاحب التقصیل، می‌پرداخت.

روزنامه‌های موسمی دیگری هم که در این فاصله، هر یک چند شماره‌ای منتشر شدند، تا آنجا که نامشان به ذهن مانده است، عبارت بودند از: پاسارگاد و اقیانوس (که پیش از این از آنها یاد شد، مدیر مسئول اولی بهاءالدین حسام زاده پاسارگاد، و مدیر دوّمی بصیری - دکتر تراب بصیری بعدی - بود که به سردبیری حمیدی چند شماره‌ای از هر یک منتشر شد)؛ روزنامه پیغام که به مدیریت و سردبیری محمد علی عظیمی دبیر زبان فرانسه فرهنگ فارس و با همکاری برادرش عبدالرسول عظیمی، که او هم به زبان فرانسوی تسلط کامل داشت، چند شماره منتشر شد. عبدالرسول عظیمی تا پیش از انتشار پیغام، مقالات و گزارشهای جبهه‌های مختلف جنگ جهانی را استادانه و با قلمی شیوا در روزنامه پارس منتشر می‌کرد که طرفداران زیادی داشت. گاهی اوقات هم به پیش بینی‌هایی در مورد تغییراتی در جبهه‌های جنگ می‌پرداخت که از قضا بعضی از آنها درست از آب در می‌آمد و در نتیجه روز به روز بر شهرت و محبوبیت‌اش بین توده شیرازی روزنامه خوان اضافه می‌شد. پس از انتشار روزنامه پیغام که رابطه عظیمی با پارس قطع شد، یک جوان دانش آموز که از خانواده‌های اهل قلم بود، به نام فریدون ظفر اردلان دنباله کار عظیمی را در روزنامه پارس گرفت که البته چندان موفقیتی پیدا نکرد. عبدالرسول عظیمی

سالها بعد، پس از فوت برادرش - که به نمایندگی مجلس شورا از شیراز انتخاب شد - در تهران روزنامه «پیغام امروز» را منتشر می‌کرد. روزنامه دیگر شیراز که تا همین اواخر منتشر می‌شد، «بیک خجسته» بود که به مسئولیت مصطفی خجسته همسر خواهر عظیمی‌ها منتشر می‌شد. این روزنامه دارای یک صفحه به زبان عربی بود که بیشتر جهت جلب توریستهای عرب ساکن کرانه دیگر خلیج فارس نوشته می‌شد و در مناطق جنوب طرفدارانی داشت. دیگر روزنامه عدل بود که به مدیریت غلامحسین خان صاحب‌دیوانی، همسر دوّم مادر محمد رضا شاه و سردبیری استاد علی سامی که رئیس بنگاه علمی تخت جمشید بود منتشر می‌شد. و از چند روزنامه دیگر نیز که کم اهمیت‌تر بودند پیام آسمانی، نامه آسمانی، نامه شیراز و ... را می‌توان نام برد. نگارنده از سال ۱۳۲۱ با اغلب این روزنامه‌ها از جمله گلستان، پارس، بهار ایران، استخر، پاسارگاد، اقیانوس، پیغام، و این اواخر با عدل، همکاری نزدیک داشت. و تنها روزنامه‌ای که بدو روی خوش نشان نداد، روزنامه سروش بود. شاید هم علت اصلی این بی‌توجهی گرداندگان سروش، ناشی از بی‌علاقگی نگارنده با خط مشی سیاسی این روزنامه بود.

ادامه دارد

پانویسها:

- ۱- برادر ایشان آیت اله تقوی بود، که در تهران برای خود شهرتی داشت و تا پیش از انقلاب هر ساله نمازهای عید فطر را با مراسم خاصی در تهران اجرا می‌کرد که مورد توجه طبقات متدین آن روز بود.
- ۲- گلستان در سالهای آخر عمر از شیراز به نمایندگی مجلس انتخاب شد (۱۳۴۲)، ولی عمرش کفاف نداد و نفر بعدی که در لیست انتظار به نوبت نشسته بود، به مجلس رفت. در همان ایام روزنامه توفیق - که یادش به خیر باد - کاریکاتوری منتشر کرد که چهار نماینده دیگر شیراز، که یکی از آنها هم جعفر ابطی سابق الذکر بود، (شهر شیراز در آن روزها پنج نماینده داشت) تابوت گلستان را روی دوش حمل می‌کردند، بازماندگان در سوگ او گریه و زاری می‌کردند، و در این میان جوانکی را نشان می‌داد که سرگرم بشکن زدن و شادی کردن بود. این جوانک ایرج مهرزاد بود که پس از فوت گلستان به عنوان نفر بعدی به جای گلستان به مجلس رفت و سالهای سال خوش نشین خانه ملت شد!
- ۳- زمانی یکی از برادران نگارنده که در دوران نوجوانی شاگرد او بود، شهردار شیراز شد. پس از آمدن به شیراز و مستقر شدن در مقام، یا نمی‌دانست و یا فراموش کرد حالی از ناظم پیشین بپرسد. روزی که نگارنده به مناسبتی به دیدارش رفته بود، ضمن صحبت گفت: «به هادی (برادرم) بگو مگر ترکه انارها را فراموش کرده‌ای که از ما حالی نمی‌پرسی؟» روز بعد هر دو به ملاقاتش رفتیم و تقصیر خدمت! را از دلش در آوردیم. زیرا ترکه‌های انار دیروزی به نیش‌های قلم امروزی مبدل شده بود که تن لطیف جناب شهردار طاقت تحمل آن را نداشت!
- ۴- چند سال پیش از انقلاب، مدرسه ابن سینا در فضایی مشترک دو قسمت شد: دوره ابتدائی آن با همان نام سابق - ابن سینا - باقی ماند، و دوره متوسطه آن به پاس خدمات فرهنگی مؤسس آن به نام دبیرستان شرقی نامگذاری شد. پس از انقلاب، شرقی خانه نشین شد و مدرسه را از او گرفتند و روزنامه‌اش توقیف شد و سرانجام در نهایت تنگدستی به وضع بسیار تأسف آمیزی چشم از جهان فرو بست. روانش شادا!
- ۵- به نقل از فرهنگ فرهی، مجله جوانان، شماره ۵۹۱، ص ۴۰، سال ۱۲، جمعه ۱۱ مهرماه ۱۳۷۷.